

د لاغافل زنبیحانی چه حاصل

د لاغافل زنبیحانی چه حاصل
بیر دست شیطانی چه حاصل
بود قدر تو با وفای چه حاصل
تو قدر خود نمی دانی چه حاصل



● آیت الله سید محمد ضیاء آبادی ●

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
(فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك فاستل الذين
يقرءون الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق من ربك
فلا تكون من الممترين * ولا تكون من الذين
كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين * إن الذين
حقت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون * ولو
جاءتهم كل آية حتى يروا العذاب الأليم)؛

«پس اگر در آنچه که بر تو نازل کرده ایم شک و تردید داری از کسانی که کتاب‌های آسمانی پیش از تو را می‌خوانند سؤال کن [تا مطمئن شوی که] به طور قطع، حق از سوی پروردگارت به تو رسیده است. بنابراین، هیچ‌گاه از تردیدکنندگان مباش. و از آنان نباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود. آن‌ها که فرمان خدا [بر اثر لجاجت در مقابل حق] بر آن‌ها تحقق یافته است، ایمان نمی‌آورند، هر چند تمام آیات [و نشانه‌های حقانیت قرآن] به آنان برسد تا زمانی که عذاب الیم را ببینند.»

بعد از این که پیامبر اکرم (ص) از جانب خدا مبعوث شد تا حقایق آسمانی را (که از طریق وحی به دست آورده است) به مردم ابلاغ کند، مردم می‌توانند از راه‌های متعدد به صدق و حقانیت آن حضرت در ادعای نبوت پی ببرند. یک راه، راه استدلال و اقامه برهان و دلیل عقلی است که از آن به حکمت تعبیر می‌شود:

(أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ...)^۲

«با حکمت به راه خدایت دعوت کن...»

هر چند رهروان این راه ممکن است افراد اندکی باشند.

راه دیگر، ارائه معجزات و خوارق عادات است که فرموده است:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...)^۳

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم...»

معجزات از مصادیق بینات است. راه سوم، حُسن خُلق خود پیامبر اکرم (ص) است که خدایش درباره وی فرموده است:

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ)^۴
«تو به حقیقت دارای خلقی عظیم می‌باشی.»

به طور مسلم از عوامل بسیار مؤثر در جذب قلوب مردم به دین مقدس اسلام، موضوع حسن خلق پیامبر اکرم (ص) بوده است و راه دیگری که آیه آن را نشان می‌دهد، راه پرسش از آگاهان است که خدا می‌فرماید:

(...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)^۵
«... اگر نمی‌دانید، از آگاهان پرسید.»

عالمان از اهل کتاب، با تورات و انجیل و زبور ارتباط داشتند و مسائل مربوط به توحید و نبوت و معاد را می‌دانستند و از داستان‌های انبیای پیشین (ع) که در آن کتاب‌ها آمده است، آگاه بودند و می‌دیدند قرآن نیز سخن از همان معارف و قصص به میان آورده است؛ چون تمام انبیای (ع) در اصول و کلیات معارف اتفاق نظر دارند و همین دلیل بر آسمانی بودن قرآن است. علاوه بر این که بشارت‌هایی راجع به بعثت پیامبر اکرم (ص) با مشخصات آن حضرت در تورات و انجیل و زبور آمده است. از این رو

شهادت آن‌ها از ادله صدق ادعای نبوت درباره پیامبر اکرم (ص) محسوب می‌شود و لذا در آیه می‌فرماید:

(فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ)
«حال اگر شکمی در این داری که

آنچه به تو نازل کرده ایم حق است، از کسانی که کتاب‌های نازل شده قبل از تو را قرائت می‌کنند پرس.»

مخاطب اصلی در آیه شریفه، مردم هستند

حالا چنان که می‌بینیم آیه به پیامبر اکرم (ص) خطاب می‌کند که اگر شک در حقانیت قرآن داری، از عالمان اهل کتاب پرس. اما مقصود، افراد شاک از مشرکان و دیگر افراد ضعیف‌الایمان از امت هستند. و گرنه معقول نیست که پیامبر اکرم (ص) در نبوت خودش شک و تردید داشته باشد.

الف و لام در (الکتاب) در جمله (الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ)؛ الف و لام جنس است و مطلق کتاب آسمانی منظور است؛ یعنی از کسانی که کتاب‌های آسمانی پیش از تو را می‌خوانند سؤال کن که در این صورت مطمئن خواهی شد که:

(لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ)

«حق از جانب خدایت به سوی تو آمده است.»

(فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ)^۶



«بنابر این هیچ گاه از تردیدداران نباش.»

(وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا آيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ)؛

«و هرگز نباش از کسانی که [بر اساس لجاج و عناد] تکذیب آیات خدا می کنند که در این صورت از خاسران و زیانکاران محسوب خواهی شد.»

یعنی آنان که پس از روشن شدن حقانیت قرآن، آن را نپذیرند، در جرگه مکذبان حق قرار می گیرند و به خسران ابدی مبتلا می شوند.

اینک به توضیح این مطلب می پردازیم که چگونه در این دو آیه به رسول اکرم (ص) خطاب شده و احتمال شک و تردید در حقانیت قرآن به آن حضرت نسبت داده شده است.

در مقام توجیه عرض می شود: در مباحث گذشته نیز به این نکته اشاره شده است که در قرآن کریم، در موارد متعدد احکام و تکالیفی به صورت خطاب به پیامبر اکرم (ص) القا شده است، در حالی که شأن آن حضرت تناسب با آن تکالیف ندارد. برای مثال به این آیه توجه فرمایید:

(وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)؛

«به تو و انبیای قبل از تو وحی شده که اگر مشرک بشوی، اعمالت به طور قطع بی ارزش می شود و حتماً از زیانکاران می گردی.»

بسیار روشن است که ممکن نیست شرک به ساحت قدسی پیامبر اکرم (ص) راه یابد. تمام انبیا دعوت کنندگان به توحید، و مبارزان با شرکند. البته به اصطلاح آقایان اهل علم، قضیه شرطیه دلیل بر احتمال وقوع شرط نیست، بلکه به عنوان یک قانون کلی گفته اند که شرک موجب حبط عمل می شود و برای نشان دادن بزرگی گناه شرک، اگرچه به فرض محال باشد گفته اند، اگر پیامبر هم مشرک گردد اعمالش حبط می شود و همچنین فرموده است:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ...)؛

«ای پیامبر! رعایت تقوای خدا کن و از کافران و منافقان اطاعت نکن...»

پیامبر اکرم (ص) است، ولی منهی افراد امت هستند؛ زیرا پیامبر که اطاعت از کافران و منافقان نمی کند تا مورد نهی خدا قرار گیرد. در این آیه هم تأمل کنیم که خطاب به پیامبر اکرم می فرماید:

(وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي

آيَاتِنَا فَأَعْرَضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)؛^۹ «وقتی کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آن ها دوری کن تا به سخنان دیگر پردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس از تذکر با ستمگران ننشین!»

در حالی که به شیطان فرموده است: (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...)؛^{۱۰} «تو راه تسلط بر بندگان من را نداری...»

خود شیطان نیز گفته است: (... فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوْيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * لِإِعْبَادِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ)؛^{۱۱}

«... به عزت سوگند، من همه آدمیان را اغوا می کنم مگر بندگان مخلصت [که توانایی بر اغوای آن ها ندارم].»

بنابراین، در این آیه که انسای شیطان را درباره پیامبر اکرم (ص) طرح می کند، و می فرماید: (وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ...)،

«اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت»،

درواقع، پیروان آن حضرت مقصودند، نه خود آن حضرت که شیطان به ساحت قدسی او راهی ندارد.

نمونه‌ای از آیات قرآن کریم که مخاطب اصلی مردم هستند...

در بعضی آیات، به پیامبر اکرم (ص) دستوری داده شده است که اصلاً زمینه تحققش در زندگی آن حضرت وجود ندارد. مثلاً در مورد احسان به والدین فرموده است:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَنْهَرْهُمَا...)^{۱۳}

«خدای تو حکم کرده است که جز او را نپرستید و به والدین احسان کنید. اگر یکی از والدین یا هر دو در کنار تو به سن پیری رسیدند، تو نسبت به آن‌ها اف^{۱۴} مگو و بانگ بر آن‌ها مزن...»

در آیه خطاب به رسول اکرم (ص) است، در حالی که می‌دانیم موقع نزول این آیه اصلاً والدین آن حضرت در قید حیات نبودند. زیرا در رحم مادر بود که پدرش از دنیا رفت و در چهار سالگی مادر را نیز از دست داد. پس در آیه اگرچه مخاطب، پیامبر اکرم (ص) است، اما مکلف به این تکلیف، امت آن حضرت هستند و

این گونه سخن به کنایه گویی هم روش خاصی است که در میان عرب می‌گویند. از باب «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» است. در فارسی می‌گوییم: «به تو گفتم که همسایه بشنود.» و احیاناً در اثرگذاری از صریح گویی بهتر و مطلوب‌تر می‌شود.

مثالی برای روشن‌تر شدن مطلب
مثلاً برادر شما انحرافی دارد و با اشخاص نامناسب معاشر است و در مجالس نامناسب شرکت می‌کند. شما به منظور نصیحت او خطاب به فرزندان که جوانی بسیار منظم و عاقل است، می‌گویید: «فرزندم! با اشخاص بد معاشرت نکن. در مجالس لهو و لعب شرکت نکن.»

در این سخن اگرچه خطاب به فرزند است، اما مقصود تویخ برادر است و این حسن تأثیر بیش‌تری دارد. لذا در قرآن آیات متعدد داریم که ظاهراً خطاب به پیامبر اکرم است، ولی باطناً افراد امت آن حضرت مقصود هستند. حالا در آیه مورد بحث نیز خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

(فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ...)^{۱۵}

«اگر درباره حقایق قرآن که به تو نازل کرده‌ایم شک و تردید داری، از عالمان اهل کتاب بپرس.»

بسیار روشن است که علاوه بر مقام عصمت که با شک و تردید در حقانیت قرآن سازگاری ندارد، اصلاً معقول نیست کسی که مردم را به توحید و ایمان به رسالت خویش از جانب خدا دعوت می‌کند، در محتوای دعوت خود شک و تردید داشته باشد و آن‌گاه آن را با گفته عالمان اهل کتاب بر طرف سازد! در صورتی که خداوند او را در آیه دیگر مؤمن به آنچه که بر او نازل شده است، معرفی می‌کند و می‌فرماید:

(أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...)^{۱۵}

«رسول به آنچه که از جانب خدایش به او نازل شده، ایمان دارد...» او (أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ) است و (فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ) با شأن او تنافی دارد. او (أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ) است و پیش از همه او سر تسلیم در مقابل وحی و قرآن خدا فرود آورده است و خدایش به او فرموده است:

(قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ)^{۱۶}

«بگو: نماز و عبادات من، زنده بودن و مردن من از آن الله و رب العالمین است. شریکی برای او نیست و به این مأمور شده‌ام و من نخستین مسلمانانم.»

مقصود آیه شریفه، مشرکان و افراد ضعیف‌الایمان هستند

آری، حالت شک و تردید داشتن در حقانیت آنچه که بر او نازل شده است، نه با (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ) می‌سازد و نه با (أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ)، تا به رفع شک از جانب عالمان اهل کتاب نیاز پیدا کند. پس مقصود در آیه، مشرکان یا افراد ضعیف‌الایمان از مسلمانانند که می‌توانند حال شک و تردید خود را درباره حقانیت قرآن و آورنده‌اش، با سؤال از عالمان منصف اهل کتاب برطرف سازند. منتها همانند سایر موارد آن‌گونه که گفتیم، خطاب به رسول از باب «أَيَاكَ أَعْنَى وَ أَسْمَعَى يَا جَارَةَ» است. و دلالت بر تأکید در تکلیف امت می‌کند. اما آیه بعد اشاره به این دارد که در میان مردم کسانی بر اساس لجاج و عناد، تن زیر بار دعوت حق نخواهند داد تا به چنگال عذاب خدا بیفتند:

(إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ)؛

«کسانی که [بر اثر لجاجت در مقابل حق] فرمان عذاب خدا بر روحشان فرود آمده است، ایمان نمی‌آورند.»

(وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ)؛

«اگرچه تمام آیات [الهی] به سویشان آمده باشد، در وادی کفر و

بی‌ایمانی پیش می‌روند تا لحظه‌ای که عذاب دردناک را ببینند.»

ایمان اضطراری ارزشی ندارد

کسانی که هنگام مواجهه با عذاب، هر چند در آن لحظه مؤمن می‌شوند، اما آن «ایمان اضطراری» هیچ نفعی به حالشان نخواهد داشت و برای تخلص از عذاب راهی به رویشان نخواهد گشود. فرعون نیز وقتی در میان امواج خشمگین دریا به حال غرق شدن درآمد، فریادش بلند شد که ایمان آوردم، مسلم شدم. اما به حرفش اعتنا نکردند و گفتند: «این ایمان در حال اضطرار ارزشی ندارد و نجات بخش تو نخواهد بود.»

درواقع، دعای حضرت موسی (ع) درباره او و پیروانش به اجابت رسیده بود که از خدا خواسته بود: (... رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ)؛

«... خدایا! اموال فرعونیان را بی‌اثر کن و قلب‌هایشان را [به کیفر طغیانگری‌هایشان] سخت و انعطاف‌ناپذیر گردان که ایمان نیاورند تا به دامن عذاب الیم بیفتند [و چنین نیز شدند].»

این آیه هشداری برای ما هم هست که انسان‌های بدعمل بی‌اعتنا به احکام خدا تدریجاً به بیماری انعطاف‌ناپذیری

قلب در مقابل حق مبتلا می‌شوند. و (حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ) فرمان محکومیت به عذاب خدا از جانب خدا درباره آن‌ها صادر می‌شود و هیچ عاملی در نجات آن‌ها مؤثر نیست و سرانجام با حالت کفر از دنیا می‌روند. لذا این آیه شریفه که مکرراً آن را می‌خوانیم و با بی‌تفاوتی از کنارش می‌گذریم، باید دائماً نصب‌العین ما باشد و آویزه گوش ما که:

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ)؛^{۱۸}

«عاقبت انسان‌های بدعمل این حالت می‌شود که آیات خدا را تکذیب می‌کنند و آن‌ها را به استهزا می‌گیرند.»

زیرنویس

۱. سوره یونس، آیات ۹۴ تا ۹۷.
۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.
۳. سوره حدید، آیه ۲۵.
۴. سوره قلم، آیه ۴.
۵. سوره نحل، آیه ۴۲.
۶. سوره زمر، آیه ۶۵.
۷. سوره احزاب، آیه ۱.
۸. منهی: کسی که از انجام عملی نهی شده است.
۹. سوره انعام، آیه ۶۸.
۱۰. سوره حجر، آیه ۴۲.
۱۱. سوره ص، آیات ۸۲ و ۸۳.
۱۲. انساء: به فراموشی انداختن.
۱۳. سوره اسراء، آیه ۲۳.
۱۴. أف: کم‌ترین اظهار دلنگی.
۱۵. سوره بقره، آیه ۲۸۵.
۱۶. سوره انعام، آیات ۱۶۲ و ۱۶۳.
۱۷. سوره یونس، آیه ۸۸.
۱۸. سوره روم، آیه ۱۰.